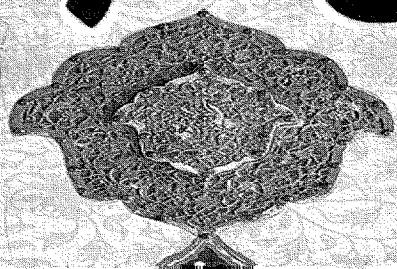




تاریخ و رجال



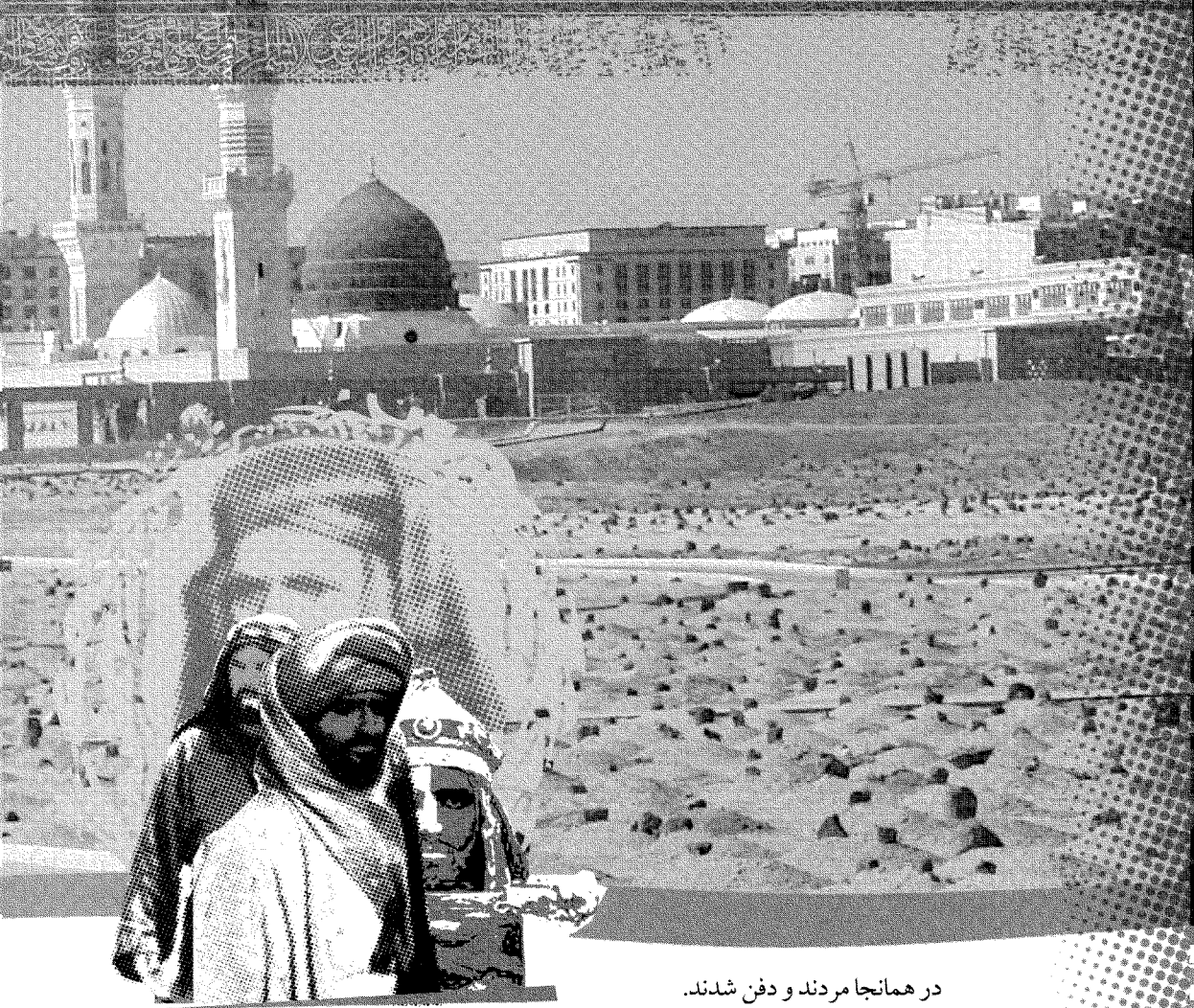


خفتگان در بقیع ۹

■ علی اکبر نوایی

پیش تر وعده دادیم در ادامه سلسله نوشتارهای «مدفونین بقیع» به بیان سرگذشت افرادی از صحابه بپردازیم که پس از حیات نورانی پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، راهی جز راه آن حضرت در پیش گرفتند، لیکن نگارش تاریخ این طبقه؛ یعنی گروه دوم از صحابه، کاری بود بس مشکل و تقریباً ناممکن، که دلایل این صعوبت و سختی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. بسیاری از این گروه، بلکه عمده آن‌ها، پس از روی کار آمدن بنی امیه، یا جذب دستگاه خلافت اموی شدند، یا به شام رفتند و یا از سوی معاویه به امارت و مسئولیتی در مناطق مختلف گمارده شدند. بنابراین، اینان در مناطق و شهرهای دیگری به سر بردند و



در همانجا مردند و دفن شدند.

۲. تاریخ از ذکر نام آن‌ها دریغ کرده و گویا مورخان را هم خوش نیامده است که در ذکر نام و یاد آن‌ها قلم فرسایی کنند و زندگی‌شان را به تفصیل بنگارند؛ زیرا تاریخچه زندگی آن‌ها آمیخته و همراه با برخی ناصوابی‌ها بوده است.

۳. به دلیل اعمال ناصوابی که اینان داشته‌اند، یاد نام و نقل سرگذشتشان برای مسلمانان خوشایند نبوده، بنابراین، به مرور زمان، به بایگانی فراموشی رفته‌اند.

بنابراین، شماره‌های هشتم و نهم از مقالات را به این طبقه اختصاص دادیم و از شماره دهم، این گروه را وانهادیم و به بررسی گروهی دیگر از خفتگان در بقیع خواهیم پرداخت، ان شاء الله!

۵. سعید بن زید

سعید بن زید، فرزند عمرو بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قُرط است. پدرش از کسانی است که پیش از بعثت پیامبر ﷺ، از پرستش بت‌ها دوری جست و آنگاه که آن حضرت به رسالت مبعوث شد، به آیین اسلام گروید و ایمان آورد. سعید بن زید، از ایمان آورندگان نخستین در مدینه است. او پیش از خلیفه دوم، عمر بن خطاب ایمان آورد.

«کان سعید من أوائل من أسلم، فقد أسلم قبل دخول رسول الله ﷺ دار الأرقم... و کان اسلامه قبل عمر و أسلم عمر فی بیته، فسعید زوج فاطمة أخت عمر.»^۱
«سعید از جمله کسانی است که در آغاز بعثت ایمان آورد. او قبل از ورود پیامبر ﷺ به خانه ارقم (برای تبلیغ مخفیانه دین) مسلمان شد. اسلام آوردن وی قبل از عمر بوده و عمر در خانه او مسلمانی برگزید. پس سعید همسر و شوهر فاطمه، خواهر عمر است.»

عظمت پدر سعید

پدر سعید از شخصیت‌های ممتاز مکه در دوران پیامبر ﷺ بوده و قبل از بعثت آن حضرت، از پرستش بت‌ها روی گردانید و به این جهت، درباره نزول آیه شریفه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر، اختلاف شده است که آن، در باره وی نازل شده یا ابوذر غفاری و یا سلمان فارسی:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادَ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿۱۸﴾﴾^۲

«او کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن‌ها است. پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها خردمندانند.»

نقش سعید بن زید در اسلام عمر

همانگونه که پیش تر اشاره شد، سعید بن زید، شوهر خواهر عمر بن خطاب بوده و او در مسلمان شدن عمر تأثیر داشته است.

«از انس بن مالک نقل شده که گفت: عمر بن خطاب درحالی که شمشیرش حمایل بود، از خانه خارج شد که مردی از بنی زهره او را دید. به او گفت: عمر! به کجا اراده کرده‌ای؟ گفت: می‌خواهم بروم محمد را بکشم، آن فرد گفت: چگونه امنیت خواهی داشت از بنی هاشم و بنی زهره، اگر محمد را بکشی؟ عمر گفت: چگونه تو را می‌بینم گویا کودک شده‌ای و دینت را ترک کرده‌ای؟ آن فرد گفت: آیا بر امری شگفت، آگاهت نمایم؟ همانا خواهرت و همسر وی دین ترا ترک گفته‌اند. عمر به نزد آنها آمد درحالی که مردی از مهاجرین که خباب خوانده می‌شد، نزدشان بود. وقتی خباب صدای عمر را شنید، از ترس پنهان شد. عمر به خواهرش و همسر وی وارد شد درحالی که سوره طه را تلاوت می‌کردند. عمر پرسید: چه داستان شگفتی از شما شنیدم! ما چرا از چه قرار است؟ گفتند: غیر از ماجرابی که گذشته و پیامبر هدایت‌گری می‌کند، داستان دیگری نیست.»

عمر به آنان گفت: شاید شما از دین خود برگشته‌اید؟ سعید بن زید به وی چنین گفت: ای عمر، اگر حق در غیر دین تو باشد چه می‌کنی؟ عمر با او درگیر شد و ضربه‌ای شدید بر سعید وارد کرد. خواهرش آمد که از شوهر خود دفاع کند، او را هم زد و به زمین انداخت، خواهرش گفت: ای عمر اگر حق در غیر دینت باشد، باز هم تعصب می‌ورزی؟ و سپس گفت: «أشهد ألا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله.»

عمر وقتی نتوانست مانع از گرایش خواهرش به دین جدید شود، مأیوس شده، گفت: این نوشته را به من بدهید تا ببینم چه مطلبی است؟ عمر می‌خواند و خواهرش می‌گفت: «إِنَّكَ نَجِسٌ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». حرکت کن، غسل کن و وضو بگیر. عمر غسل کرده، وضو گرفت و آنگاه نوشته را گرفته، خواند: «طه * ما أنزلنا عليك القرآن لتشتقى * إلا تذكرة لمن يخشى * تنزيلًا ممن خلق الأرض و السماوات العلى * الرحمن على العرش استوى * له ما فى السماوات و ما فى الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى * و إن تجهز بالقول فإنه يعلم السر و أخصى.... فلما انتهى عمر الى قول القرآن، إني أنا ربك فأخضع نفسك * إنك بالواد المقدس طوى * و أنا اخترتك فاستمع لما يوحى * إني أنا الله

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿٤﴾

پس از این آیات، گفت: مرا به نزد محمد راهنمایی کنید. خواب که سخن عمر را شنید، از مخیگاه خارج شده، گفت: عمر! تو را بشارت می‌دهم به اسلام، که در نهایت عمر خدمت پیامبر ﷺ رسید و مسلمانی برگزید.

جهاد و همگامی با پیامبر در جنگ‌ها

از منابع عمده تاریخی برمی‌آید که سعید بن زید در کنار پیامبر ﷺ در جنگ‌های فراوانی شرکت داشت و پس از رحلت آن حضرت، چنان که از منابع اهل سنت برمی‌آید، در کنار خلفا در جنگ‌های مختلفی حضور داشت؛ مثلاً در جنگ یرموک، در کنار عمر، خلیفه دوم و در فتح و عشق حضور جدی داشته است.

جایگاه سعید بن زید در منابع اهل سنت

چنان که اشاره شد، زید در منابع اهل سنت جایگاهی رفیع دارد. اکنون به جایگاه وی از منظر عالمان اهل سنت اشاره می‌کنیم:

۱. سعید، مستجاب الدعوه

در منابع مورخان اهل سنت، وی از جایگاهی برخوردار است که بسیار بلند مرتبه می‌نماید، چنان که آورده‌اند، وی مستجاب الدعوه بوده است.

«از هشام بن عروه روایت شده که به نقل از پدرش گفت: اروی دختر او پس، گمان می‌کرد که سعید بن زید قسمتی از زمینش را غضب و به زمین خود ملحق کرده است و او پیوسته این گمان را در شهر مدینه واگو می‌کرد تا این که پیش مروان حکم رفت و به او شکایت برد. مروان عده‌ای را به نزد سعید فرستاد تا با او سخن بگویند. هنگامی که با او سخن گفتند، سعید، با کمال شگفتی پرسید، چگونه من به او ظلم کرده باشم و حال آن که از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: اگر کسی به اندازه‌ی جیبی از زمین کسی را ظالمانه بگیرد، خداوند او را از هفت زمین به گردنش می‌آویزد. مروان گفت: آیا دلیلی بعد از این سخن وجود دارد؟ سعید علیه آن زن دعا (نفرین) کرد. خدایا! این زن گمان برده که من به او ستم روا داشته‌ام. خدایا! اگر دروغ گفته، چشم وی را نابینا کن و او را در چاه آن زمین بیفکن! زمینی که نسبت به آن با من نزاع دارد. خدایا! از حق و حقیقتی که در من است،

بین مسلمانان نوری ایجاد فرما! بعد از مدت اندکی، بارانی در مدینه و در وادی عقیق آمد و از حدی که آنان در آن اختلاف داشتند گذشت و برای مسلمانان ظاهر شد که او صادق و راستگو است. آن زن پس از یک ماه نابینا شد و درحالی که داخل آن زمین دور می زد، به چاه حفر شده آن زمین افتاد.»

اینها و نمونه هایی از این گونه نقل ها در منابع مورخان اهل سنت، حاکی از آن است که از نظر آنان، سعید بن زید شخصیتی مستجاب الدعوه بوده است.

۲. سعید، در گروه عَشْرَة مَبْشُرَة

نکته دیگری که در احادیث و منابع روایی عالمان اهل سنت به چشم می خورد، فضیلتی است که برای سعید بن زید نقل گردیده، مبنی بر این که وی از ده نفری است که به آنها وعده بهشت داده شده و پیامبر خدا ﷺ آنها را اهل بهشت خوانده است.

عَشْرَة مَبْشُرَة، واژه ترکیبی مصطلح در تاریخ و حدیث اهل سنت است، که بر طبق این حدیث، پیامبر ﷺ به ده نفر بشارت بهشت داده است؛ یعنی این ده نفر قطعاً بهشتی هستند و حتی با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنم نخواهند شد. حدیث عَشْرَة مَبْشُرَة از چند طریق نقل شده، که در این چند طریق، در متن حدیث اختلاف وجود دارد، فقط دو طریق آن را مورد اشاره قرار می دهیم:

الف) طریق عبدالرحمان بن عوف

«احمد حنبل در مسند و ترمذی در سنن و نسائی در فضائل الصحابه، از قتیبه بن سعید، از عبدالعزیز بن محمد الدرداوردی، از عبدالرحمان بن حمید، از پدرش عبدالرحمان عوف نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: ابوبکر در بهشت است. و عمر در بهشت است و عثمان در بهشت است و علی در

بهشت است و طلحه در بهشت است و زبیر در بهشت است و عبدالرحمان بن عوف در بهشت است و سعید (سعید بن زید) در بهشت است. و ابو عبیده جراح در بهشت است».^۶
(ب) طریق سعید بن زید، (که تقریباً همین گونه است)

این دو تن، خودشان از عشره مبشره هستند. روایت عبدالرحمان عوف، تنها از طریق عبدالرحمان بن حمید زهری نقل شده که خود عبدالرحمان بن حمید، جزو صحابه نیست و تابعی بوده و عبدالرحمان بن عوف را در کنگ نکرده است؛ زیرا دقیقاً متولد سال ۳۲ق. است که سال وفات عبدالرحمان بن عوف است که بنابراین سند، این روایت کاملاً مخدوش است.

روایت سعید بن زید هم در کوفه و معاصر با معاویه اظهار شده است. سؤال مهم در اینجا آن است که اگر این صحابی روایت را از پیامبر ﷺ شنیده، چرا در نقل آن، تا زمان معاویه کتمان کرده و به تأخیر انداخته و تنها در زمان معاویه آن را اظهار کرده است؟ در حالی که در زمان‌های گذشته؛ یعنی زمان خلافت خلفا نیاز بیشتری به آن بوده است.

از سوی دیگر، چرا این روایت را خلیفه اول و دوم در اثبات حقانیت خلافت خود نقل نکرده‌اند؟ از سوی دیگر، در این سند، چرا نامی از شخصیت‌های وارسته‌ای چون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد که از صحابی بزرگ هستند و در ردیف چهار نفر اول حدیث قرار دارند، برده نشده است؟

و علاوه این که در متن حدیث می‌توان مناقشه زیاد کرد؛ از جمله این که اگر این ده نفر، بشارت به بهشت داده شده‌اند، نباید بینشان هیچ گونه اختلاف و تعارضی وجود داشته باشد و با هم به مخالفت پردازند، در حالی که مخالفت‌های آشکاری میان آن ده نفر وجود داشته است. طلحه و زبیر به جنگ با امام علی علیه السلام پرداختند. بسیاری از شخصیت‌های مهاجر و انصار بر ضد عثمان قیام کردند. برخی قصد جان او نموده، به قتلش راضی بودند و پس از قتلش به مدت سه روز به جسدش بی‌احترامی کردند.

چگونه می‌شود بزرگانی از صحابه با کسی که از سوی پیامبر ﷺ به او بشارت بهشت داده شده، چنین رفتار کنند؟!

چرا عبدالرحمان بن عوف، که یکی از طرق این روایت است، در روز شورا بر علی علیه السلام شمشیر می‌کشد و می‌گوید: بیعت کن والا تو را می‌کشیم؟

چرا مروان، طلحه بن عبدالله، صحابی پیامبر را که جزو عشره مبشره است، می‌کشد و... در این باره پرسش‌های بسیاری وجود دارد، چون نوشتار حاضر در این صدد نیست، از طرح آن‌ها خودداری کرده، تنها به همین مقدار که اشاره شود سعید بن زید در احادیث اهل سنت جزو عشره مبشره است حدیث یاد شده را آوردیم.

۳. سعید در میدان‌های جنگ

در مسانید اهل سنت آمده است: سعید بن زید در میدان‌های جنگ اُحد و خندق و بسیاری از غزوات دیگر شرکت داشته ولی در بدر حضور نیافته است؛ زیرا پیامبر ﷺ ایشان و طلحه را به سرزمین‌های شام برای آگاهی از حرکت قریش فرستادند. آنان وقتی برگشتند، نبرد بدر پایان یافته بود.

مرگ سعید بن زید

سعید در وادی عقیق ساکن بود و در همانجا در سال ۵۱ هجری بدرود حیات گفت. او را به مدینه آوردند و در بقیع به خاک سپردند، سعد بن ابی وقاص بروی نماز گزارد.^۷

۶. سلمة بن اکوع

سلمة بن اکوع، از صحابه پیامبر خدا ﷺ است. او در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کرد که در کنار آن حضرت باشد تا زمانی که جان در بدن دارد. او فردی شجاع و نترس بود.

شرکت در میدان جنگ

سلمة بن اکوع همراه پیامبر در جنگ‌های مختلفی شرکت داشت. او خود گفته است: «غزوت مع النبی - صلی الله علیه و آله وسلم - سبع غزوات، و خرجت فیما بیعت من البعوث سبع غزوات».^۸ با پیامبر اکرم در هفت غزوه بودم و در هفت مرحله با مبارزان و مجاهدان از مدینه خارج شدم چنان که از منابع تاریخی برمی آید، وی در کنار خلفای سه گانه وفاداری خود را اظهار نموده و در سال ۳۲ هجرت بدرود حیات گفته و در بقیع به خاک سپرده شده است.

۷. حکم بن ابی العاص

حکم بن ابی العاص، پسر ابی العاص فرزند امیه بن عبدشمس از تیره بنی امیه است، عموی عثمان بن عفان، خلیفه سوم است او همان کسی است که پیامبر اکرم درباره پدر او و فرزندانش فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَغْلًا وَعِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَمَالَ اللَّهِ دُولًا...»^۹

«هنگامی که فرزندان ابی العاص به سی تن برسند، دین خدا را بازیچه، بندگان خدا را رام

و برده، مال خدا را در میان خود دست به دست کنند و با صالحان به جنگ
و ستیز برخیزند فاسقان را حزب و دستۀ نابکار خود قرار دهند.»

حکم بن ابی العاص و فرزندان، پس از خلافت خلیفۀ سوم،
بر مقدرات امور مسلط شدند و این آینده‌نگری پیامبر، جامۀ عمل
پوشید.

دشمنی با پیامبر ﷺ

حکم بن ابی العاص، کینه‌ای شدید از پیامبر ﷺ در دل داشت
و این کینه را همواره بروز می‌داد:

«عن البلاذری إنَّ الحکم بن أبی العاص کان جارّ رسول الله ﷺ فی
الجاهلیة و کان أشدّ جیرانه أذی له فی الإسلام.»^{۱۰}

«از بلاذری نقل است که حکم بن ابی العاص در دورۀ جاهلیت، همسایۀ
پیامبر خدا ﷺ بود و از دشمن‌ترین همسایه‌ها و آزار رسان‌ترین آن‌ها بود.»

سلیم بن قیس هلالی می‌نویسد:

او پشت سر پیامبر ﷺ راه می‌رفت و حضرتش را مسخره می‌کرد و با اشاره
دست و انگشتان به پیامبر اهانت می‌نمود و هنگامی که رسول الله به نماز می‌ایستاد،
پشت سر پیامبر به تمسخر می‌پرداخت. او در مکه همسایۀ پیامبر بود و آزار و اذیت‌های بسیاری به
آن حضرت می‌نمود تا این که در ماجرای فتح مکه از روی ناچاری مسلمان شد و به مدینه کوچ کرد
و با این وصف از کار خود دست برداشت، البته با یک تفاوت و آن این که در مکه پیش روی پیامبر
آزار و اذیت می‌نمود و در مدینه پشت سر و پنهانی.

«گاهی، وقتی پیامبر در حال حرکت بود، حکم از پشت سر با حرکات دست و سر و پا از
حضرت تقلید می‌کرد! هنگامی که آن حضرت سخن می‌گفت، او با حرکات چشم و لب، تقلید
پیامبر ﷺ می‌نمود، تا این که روزی حضرت او را در همین حال دید و فرمود: «کن کذلک؛» همین‌گونه
باشد. با این نفرین، او مبتلا به ارتعاش دست و سر گردید و تا دم مرگ، با ارتعاش و لقوه به سر می‌برد،
حتی وقتی پشت سر حضرت به نماز می‌ایستاد، با حرکات دست او را مسخره می‌کرد. از همه این‌ها



گذشته، اخبار و اسرار پیامبر را انتشار می داد و فاش می ساخت. تا آنجا که روزی پیامبر ﷺ در حجره یکی از زنانش بود، حکم از شکاف در به داخل حجره نگاه کرد. حضرت متوجه شد و با حربه‌ای در تعقیب او از حجره بیرون آمد و فرمود: اگر به او دست می یافتم، چشمش را از حدقه در می آوردم! کیست که مرا علیه این مرد لعین کمک کند؟ سپس دستور تبعید او و فرزندانش را صادر کرد و فرمود: او و خاندان و فرزندانش نباید در مدینه بمانند و آن‌ها را به طائف تبعید کرد.^{۱۱}

پیش بینی پیامبر خدا ﷺ درباره حکم

پیامبر خدا ﷺ در باره حکم بن ابی العاص پیش بینی هایی کردند که از میان آن‌ها، به دو مورد اشاره می کنیم:

۱. «به زودی این مرد با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت خواهد کرد و از نسل وی فتنه جویانی پدیدار خواهند شد که دود فتنه آنان به آسمان می رسد! بعضی از اصحاب گفتند: او کوچکتر و حقیرتر از آن است که بتواند چنین کارهایی بکند! حضرت فرمود: بله، می کند و بعضی از شما نیز در آن روز پیرو او خواهید بود.»^{۱۲}

۲. «در آینده بر منبرم می روند و مردم را می فریبند! در واقع خواب پیامبر ﷺ هم که دیدند بوزینگانی بر منبرش می روند، همان شجره خبیثه و ملعونه بنی امیه و فرزندان عاص است که در قرآن مجید هم آمده است:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ
فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^{۱۳}

«... و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را می ترسانیم ولی تنها به کفر و سرکشیشان افزوده می شود!»

این شجره ملعونه، دوازده نفر بودند، دو تن از افراد اوائل هستند، از قبیله تیم و عدی و سه تن از بنی امیه‌اند و هفت تن از اولاد ابی العاص می باشند.

وقتی آیه فوق بر پیامبر ﷺ نازل شد، آن حضرت اندوهگین گردید و از جبرئیل پرسید: آیا در عهد من چنین رخ می دهد؟

«قال: لا، و لكن تدور رحى الإسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشرًا، ثم تدور رحى

الإسلام على رأس خمسة و ثلاثين من مهاجرک فتلبث بذلک خمساً، ثم لا بدّ من رحى ضلالة و هي قائمة على قطبها، ثم ملك الفراعنة»^{۱۴}

«جبرئیل پاسخ داد: نه، بلکه چون چرخ اسلام ده سال از هجرتت بچرخد و دگر بار تاسی و پنج هجری به گردشش ادامه دهد و آنگاه پنج سال بگردد، آن گاه چرخ گمراهی به گردش افتد و سلطنت فرعونى نمودار گردد.»

تبعیدی پیامبر ﷺ

حکم بن ابی العاص روزی بر در خانه پیامبر آمد و اجازه خواست وارد شود، حضرت صدای وی را شناخت و فرمود: اجازه دهید وارد شود که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او و بر کسانی که از پشت او به وجود می آیند؛ که این ها در دنیا به شوکت رسند و در آخرت، حقیرترین و پست ترین مردم اند. آنان مردمانی مکار و حيله گزند، مگر نیکان نشان که آنان نیز اندک اند.

«مره جهمی که از صحابی است، روایت کرده که حکم بن ابی العاص اذن دخول بر حضرت رسالت کرد. حضرت فرمود: بر وی اذن دهید. لعنت خدا بر او و بر هر که از صلب او بیرون آید! جز بر مؤمنان از ایشان و مؤمنان از ایشان اندک اند. در دنیا خوب بخورند و خوش باشند و در آخرت ضایع باشند! صاحب مکر و خدعه اند، در دنیا بر آنان عطا می شود و در آخرت نصیبی ندارند.»^{۱۵}

پیامبر ﷺ، به دنبال کینه توزی ها و آزار و اذیت هایی که حکم بن ابی العاص می کرد، او را به طائف تبعید کرد و فرمود: تازه اند از تبعید گاهشان باز گردانده نشوند.

خلافت خلیفه سوم، آغاز یک بازگشت به دوره پیشین و جاهلیتی بود که پیامبر با آن به ستیز برخاسته بود.

«عثمان از تحییب و تکریم دشمنان دیرین پیامبر راهی برای تقلیل و هتک حرمت آن حضرت جسته بود. دنباله روان اموی اش تا کتیك هتک احترام پیامبر را از راه هتک احترام علی و خاندان پیامبر پیش گرفتند و رسم لعن علی از بالای منابر را پدید آوردند. ابوبکر و عمر جرأت نکرده بودند دشمنان اصلاح ناپذیر پیامبر را که به همین سبب تبعید و طرد کرده بود، از تبعید به در آورند و آنان را مقرب گردانیده، به مقامات عالی بگمارند... عثمان، عموی خویش حکم بن ابی العاص را که پیامبر طرد و تبعید کرده بود، با خانواده اش با حال تکریم به مدینه باز آورد و او و فرزندان اش را با عطایای مخصوص و بی حساب تقدیر کرد و دست او و فرزندان اش را در اداره امور مهم باز گزارد.»^{۱۶}

وقتی اهالی مدینه دیدند که حکم با لباس های کهنه و مندرس، چند رأس بز لاغر را جلو انداخته

فصل در تبعید (۹)

و وارد دارالخلافه مدینه شد، به بدبختی و بیچارگی او و همراهانش در شگفت بودند و با نظر اعجاب می‌نگریستند، اما ناگهان دیدند که وقتی از خانه عثمان بیرون آمد، لباس‌های فاخر و گران‌بها بر تن داشت؛ از جمله پالتو و پوستین خز در بر کرده بود.^{۱۷}

بخشش‌های بی حد، به حکم بن ابی العاص

خلیفه سوم، پس از آوردن حکم به مدینه، بخشش‌های فراوانی از اموال مسلمین به آن‌ها کرد. ابن ابی الحدید در شرح اوضاع آن زمان می‌نویسد:

«خمس غنائم ارمنستان را به مروان حکم بخشید. فدک را نیز به تیول او داد. به علاوه چهارصد هزار درهم نقد از خزانه به عبدالله بن خالد بن اسید اموی که از او تقاضای بخشش کرده بود، بدون هیچگونه مجوز شرعی بخشید. به حکم بن ابی العاص که از دشمنان سرسخت اسلام و از تبعیدی‌های پیامبر بود به خاطر خویشاوندی صد هزار درهم عطا کرد. بازاری بود در مدینه به نام بازار «نهروز» که پیغمبر در آمدش را وقف بینوایان کرده بود. عثمان آن را به تیول حرث بن حکم برادر مروان بن حکم داد.»^{۱۸}

مرگ و دفن او در بقیع

حکم بن ابی العاص، تا سال ۳۲ هجرت، بر حیات ننگین خود ادامه داد و در همان سال از دنیا رفت. فرزندش مروان بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع دفن شد.

۸. سمره بن جندب

سمره بن جندب بن هلال بن حریج مره بن هزن بن عمرو، مکنی به ابا سلیمان است. وی در سال دوم یا سوم هجرت مسلمانی برگزیده و از آغاز مسلمانی نسبت به فرایض بی‌مبالاتی داشت. در باره شرکت او در غزوات، گزارش روشنی در تاریخ دیده نمی‌شود و تقریباً این بخش، حلقه مفقوده در تاریخ است.

سمره بن جندب و درخت خرما

زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: سمره بن جندب درخت خرمایی در باغستان مردی از انصار داشت. خانه انصاری در ابتدای باغ بود و سمره هر گاه می‌خواست وارد باغ

شود، بدون اجازه می‌رفت کنار درخت خرمایش. انصاری تقاضا کرد. هر وقت می‌خواهی داخل باغ شوی، اجازه بگیر، سمره به سخن او ترتیب اثر نداد و بدون اجازه وارد می‌شد. انصاری به حضرت رسول ﷺ شکایت برد و جریان را عرض بیان کرد. حضرت از پی سمره فرستاده و او را از شکایت انصاری آگاه کردند و دستور دادند هر گاه خواستی داخل شوی، اذن بگیر. سمره امتناع ورزید. آن جناب فرمود: پس درخت خود را بفروش. قیمت زیادی هم به وی پیشنهاد کردند. او راضی نشد. پیامبر ﷺ قیمت پیشنهادی را بالا و بالاتر برد، اما او نپذیرفت، تا این که فرمودند: در مقابل این درخت، درختی در بهشت برایت ضامن می‌شوم. او باز از واگذاری درخت امتناع کرد!

پس پیامبر ﷺ به انصاری فرمان داد:

«أَذْهَبَ فَأَقْلَعَهَا وَ أَرَمَ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»^{۱۹}

«برو و درخت را از جا کنده، در برابرش بینداز که در اسلام زیان و زیان رساندن به دیگران

مجاز نیست».

از حدیث ضرار، فهمیده می‌شود که سمره بن جندب، حتی در حال حیات خودش، برای پیامبر ﷺ حرمتی قائل نبود؛ زیرا اگر حرمت می‌داشت، فرمان ولایی و الهی آن حضرت را عمل می‌کرد. و به آیه کریمه ﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾^{۲۰} «آنچه را که پیامبر به شما دستور می‌دهد انجام دهید و از آنچه که بازتان می‌دارد، دست نگهدارید.»

شراب فروشی سمره بن جندب

سمره بن جندب، حتی در دوران خلافت خلیفه دوم، به فروش خمر می‌پرداخت. مسلم در صحیح خود از قول ابن عباس آورده است که گفت:

«بلغ عمر أن سمره، باع خمرًا فقال: قاتل الله سمره ألم يعلم أن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: «لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم أن يأكلوها فجملوها»^{۲۱} فباعوها».

«به عمر خبر رسید که سمره شراب می‌فروشد، پس فرمود: خدا بکشد سمره را، مگر نمی‌داند که پیامبر - که درود و سلام خدا بر او باد - گفت: خدا لعنت کند یهود را، خدا بر آن‌ها فروش پیه را حرام کرد اما آن‌ها بردند و فروختند؟»

و نیز از قول عمر اینگونه نقل شده است:

«قال عمر بن الخطاب و هو يخطب علي المنبر: لعن الله سمرة بن جندب كان أول من اتجر الخمر في الإسلام ولا يحل من البيع إلا ما يحل أكله».^{۳۲}

«عمر بن خطاب گفت: در حالی که بر منبر بود، خدا لعنت کند سمرة بن جندب را، او نخستین کسی بود که در اسلام، تجارت خمر کرد و چیزی فروخت که حلال نیست ممنوع است. و حلال نیست، مگر چیزی که خوردنش حلال است.»

غزالی در احیاء علوم الدین می‌نگارد:

«ما ترك الناس الربا بجمعهم كما لم يتركوا شرب الخمر و سائر المعاصي حتى روى أن بعض أصحاب النبي ﷺ باع الخمر فقال عمرو، لعن الله فلاناً، هو أول من سنّ بيع الخمر».^{۳۳}

«همه صحابه ربا را ترك نکردند، همچنان که شرب خمر را، و حتی دیگر گناهان را، تا آنجا که نقل شده است: بعضی از اصحاب (سمره)، شراب فروختند و خریدند. پس عمر گفت: خدا لعنت کند فلانی را، او نخستین کسی است که سنت بیع شراب را نهاد.»

سمرة بن جندب، افزون بر فروش شراب، به دستور معاویه، آیاتی را که در فضیلت علی عليه السلام آمده بود در شأن ابن ملجم مطرح کرد و روایاتی را به پیغمبر خدا ﷺ نسبت داد که خود، ماجرای مفصل و از حد نوشتار کنونی خارج است. سمرة بن جندب در کنار خلفا حضوری فعال داشت و در دوران معاویه، فرمانداری بصره مدتی به او وانهاده شد و در آنجا مسکن گزید و لکن طبق برخی نقل‌ها، از فرمانداری عزل گردید، مریض شد و به مدینه بازگشت.

مرگ سمرة بن جندب

سمرة بن جندب، نفرین شده پیامبر ﷺ است؛ زیرا پیامبر از احفال او ناخشنود بوده و نفرینش



کردند که خداوند در دنیا نیز او را به آتش بیفکند. او در وجود خود، احساس گرما و سوزش و حرارتی شدید می‌کرد و همواره سعی می‌کرد خود را به آب سرد بیندازد تا از حرارت بدنش کاسته شود.

«کان سمره یتعالج نفسه بالباردة»^{۲۴}.

«سمره می‌خواست خودش را با آب سرد معالجه نماید.»

مرگ سمره در سال ۵۸ یا ۵۹ هجری بود.

«و نقل ابن اثیر، أنه مات سنة ثمان و خمسين و قيل: سنة تسع و خمسين»^{۲۵}.

«ابن اثیر نقل کرده که سمره در سال ۵۸ - و گفته شده - در سال ۵۹ وفات یافت.»

گروهی از مورخان محل دفن وی را بصره دانسته‌اند، اما برخی نظیر ابن اثیر، که زندگی وی را شرح داده، می‌نویسد: بعد از گرفتار شدنش به مریضی، به مدینه آمد و در مدینه از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.^{۲۶}

توضیحی اجمالی در باب عدالت صحابه

در میان عالمان و گروه‌های اهل سنت، مطلبی مطرح است با عنوان «عدالت صحابه» که با استناد به احادیثی، آن را به عنوان مسأله‌ای قطعی و مسلم مطرح کرده‌اند. البته ما در صدد بررسی مستندات روایات و نوع دلالت و محتوای آن نیستیم. بلکه تنها در این زمینه کافی است بدانیم که در قرآن مجید، برخی از صحابه پیامبر، منافق شمرده شده‌اند و برخی از کسانی بوده‌اند که به پیامبر ﷺ آزار می‌رسانده‌اند و نیز پیامبر خدا ﷺ پیش‌بینی کرده‌اند که برخی از اصحاب راه ارتداد پیش خواهند گرفت و... .

اما، چون گزارشی از سمره بن جندب ارائه شده، به دو سه نکته از آن اشاره می‌کنیم: ۱. از مواردی که همه اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند این است که سمره بن جندب، شراب فروشی می‌کرد و خلیفه دوم، به این جهت از او ناراضی بوده و او را لعن کرده است؛ پیش‌تر روایتش را نقل کردیم. این روایت را محمد بن ادریس شافعی در السنن المأثوره، که در دارالنشر، بیروت، در سال ۱۴۰۶ به چاپ رسیده، در صفحه ۲۸۳ و ۲۸۴ نقل کرده است. ابوبکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی در کتاب المصنف خود، که در المکتب الاسلامی در

بیروت در سال ۱۴۰۳ق. به چاپ رسیده در صفحه ۸ و ۱۹۵ نقل کرده است.
احمد بن حنبل در مسند خویش، در جلد ۱، که در دارالنشر مؤسسه قرطبه مصر، به چاپ رسیده،
در صفحه ۲۵ نقل کرده و بسیاری از عالمان اهل سنت، این حدیث را از متواترات احادیث درباره سمره
بن جندب دانسته‌اند.

۲. اگر بخواهیم به روایاتی مانند: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» تمسک کنیم، باید
کسانی که به اقتدای افرادی نظیر سمره بن جندب، شراب فروشی را پیشه کنند، باید باعث هدایت‌شان
باشد در حالی که پیامبر، به شدت با آن مخالفت کرد و قرآن کریم، استعمال و ساخت و فروش خمر را
مطلقاً حرام دانسته و این از مسلمات فقه اهل سنت نیز می‌باشد.

۳. آیا هر کس را که پیامبر را دیده و آن حضرت را ملاقات کرده، می‌توان صحابی شمرد؟ چون
اهل سنت در تعریف صحابی نکات متناقض و حتی ضدّ اصول بیان کرده‌اند.
محمد بن اسماعیل بخاری، (امام بخاری) در صحیح بخاری (أصحّ الکتاب بعد القرآن عند
السّنة) در باب فضائل اصحاب النبی، در تعریف صحابه چنین می‌نگارد:

«و من صحب النبی - [صلى الله عليه و آله و سلم] - او را ه من المسلمین فهو من
أصحابه»^{۲۷}

«صحابی رسول الله ﷺ کسی است که همراه و همنشین پیامبر بوده، یا در حالی که مسلمان
بوده، او را دیده است.»

با توجه به این حدیث و چنین تعریفی از صحابه، باید تمام منافقین، نظیر عبدالله بن ابی و تمام
کسانی که پیامبر ﷺ در حیات خودشان از آن‌ها خوشنود بودند و پیامبر از آن‌ها درد دل‌ها کرده، باید
جزو صحابه باشند که این نکته با هیچ برهان عقلی قابلیت اثبات و تأیید ندارد.

مناقشات در حدیث از ناحیه اهل سنت

در حدیث «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» اهل سنت و علمای بزرگی از آنان
مناقشه کرده‌اند. ابن تیمیه می‌نویسد: «این حدیث ضعیف است. علمای علم حدیث آن را تضعیف
کرده‌اند.»^{۲۸}

از ناحیه افراد زیادی از عالمان اهل سنت؛ مانند بزاز، رجال شناس بزرگ اهل سنت، دارقطنی، ابن
قیم جوزی، حمزه الجزری، و بسیاری دیگر، مفاد این حدیث را مورد مناقشه و تضعیف قرار داده‌اند.



١٠. كتاب سليم بن قيس الهلالي، التابعي الكبير سليم بن قيس الهلالي، تحقيق محمدباقر الانصاري، بي تا، بي نا، ص ٢٠٨
١١. محمد علي عالمي، پيغمبر و ياران، ج ٢، ص ٢٧٤، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٤٦
١٢. محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج ١٨، پيشين، ص ٦٤
١٣. اسراء: ٦٠
١٤. اميني، عبدالحسين، الغدير، ج ١، ص ٢٠٠، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٩٧٧ م.
١٥. حاج ميرزا ابوالفضل تهراني، شفاء الصدر في شرح زيارت العاشور، بي جا، بي تا، ص ٢٢٦
١٦. جلال الدين فارسي، انقلاب تكاملی اسلام، چاپخانه علمي، ٢٥٣٧ شاهنشاهي، ص ٤٩٩
١٧. محمد علي عالمي، پيشين، ص ٢٧٥
١٨. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، دارالعلم، بيروت، ١٩٨٧ م، ج ١، ص ٩٨
١٩. فضل بن شاذان النيسابوري، الايضاح، تحقيق جلال الدين الحسيني الارموي، بي نا، بي تا، ص ٥٣٣
٢٠. حشر: ٧
٢١. محمد بن ادريس الشافعي، السنن المأثوره، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦ ق. عبدالمعطي مقلجي، ص ٢٨٤
٢٢. فضل بن شاذان الازدي، نيسابوري، الايضاح، تحقيق سيد جلال الدين ارموي حسيني، بي تا، بي نا، ص ٦٦
٢٣. محمد بن محمد غزالي، احياء علوم الدين، ج ١، ص ١٢٠٧، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي تا.
٢٤. عزالدين علي بن ابي الكرم، محمد، ابن اثير، اسد الغابة في معرفة الصحابه، ج ٧، دارالكتب العلميه، ١٩٨٠ م. ص ٣٧٧
٢٥. همان، ص ٣٧٨
٢٦. همان، ص ٣٨٠
٢٧. محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح بخاري، نشر دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق. ص ١٨٨
٢٨. ابن تيميه، منهاج السنه، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٩٨٨ م، ج ٤، ص ٢٩٣

پی نوشت ها:

١. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٨٢، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا.
٢. زمر: ١٧ و ١٨
٣. الشيخ نجاح الطائي، اغتيال النبي ﷺ، بيروت، دارالمهدي، ١٤١٩ ق. ١٩٩٨ م. ص ١٧؛ و نیز السيد علي الميلاتي، نفحات الأزهار، ج ٥، ص ١٩٧، چاپ مهر، ١٤١٤ ق.
٤. السيد علي الميلاتي، نفحات الأزهار، ج ٥، ص ١٩٨، چاپ مهر، ١٤١٤ ق.
٥. يوسف عبدالكريم العيسايي، ياران جوان رسول الله ﷺ، مترجم نور النساء ملازاده، بي جا، بي تا، ص ١٨٤
٦. احمد بن حنبل، مسند، ج ١، دارالحديث، قاهره، ١٩٨٥ م، ص ١٩٣
٧. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٨٠، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا.
٨. همان، ج ٦، ص ٢٨١
٩. محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج ١٨، ص ٦٨، دارالعلم، بيروت، ١٩٩٤ م.